

نیک لند  
بازشتاب گرای

ترجمه آرال

dastopaa.net

آیا کلمه‌ای برای یک «برهان» غیراساسی عمیقا ملال‌آور وجود دارد که باید به یک جفت نقل‌قول ترساننده خاک‌برداری شود تا حتی در خودمنحل‌سازی‌اش به فهم درآید؟ اگر بله، آنگاه اخیرا تمام‌وقت از آن استفاده کرده‌ام. از بین آخرین دلایل مطلبی و بلاگی است از چارلی اشتروس که پیش از آنکه به گومنون خاکستری محو شود خودش را در مقام «یک گمانه‌زنی سیاسی» توصیف می‌کند. هیچ چیز در این مطلب واقعا محکم نیست، اما به شیوه‌ی خودش بامزه است، خصوصا اگر به عنوان نشانه‌ای از چیزی دیگر در نظر گرفته شود.

این «چیزی دیگر» یک همدستی زیرزمینی بین نوواکنشی و شتاب‌گرایی<sup>۲</sup> (دومی به شیوه‌ی اشتروس در متأخرترین نسخه‌ی دست‌چپی‌اش لینک داده شده). اشتروس در ارتباط<sup>۳</sup> با «چکش نوواکنش» دیوید برین می‌پرسد: «دیوید، سراغ هم‌ارز دست‌چپی نوواکنشی‌ها، یعنی شتاب‌گراها، رفته‌ای؟» بعد به طرز جالبی ادامه می‌دهد: «این هم (به شوخی) برداشت من از هر دو ایدئولوژی: تکینگی خواهان تروتسکیایی برای مونارشیسیم!»

اشتروس یک رمان‌نویس کمیک آینده‌گراست، پس غیرواقع‌گرایانه است که انتظار چیزی بیش از یک انحراف نمایشی (یا عملا هر چیز بیشتر) را داشته باشیم. پس از طی مسیر پرپیچ‌وخم سرگرم‌کننده‌ای از بخش‌های مختلف نمودار اجتماعی نولیبرتارینی-تروتسکیایی که می‌توانست از بطن آسمان تکینگی به یک منحنی زمان‌مانند سپرده شده باشد، یاد می‌گیریم که حزب کمونیست انقلابی بریتانیا در مسیری عجیب قرار داشته است، اما هر پیوندی که آنجا با شتاب‌گرایی (نوواکنش فعلا به کنار) وجود داشته باشد یکسره از دست رفته است. اشتروس گزینه‌ای تیاتری برای اتمام اجرائش دارد قبل از آنکه گند کار خیلی بالا بزند: «به قرن مونارشیسیت‌های تروتسکیست، واکنشی‌های انقلابی، و سیاست حاشیه‌ای متناقض‌نماها خوش آمدید!» (او کی). پرده پایین می‌آید. هنوز شوخ‌طبعی نسبتا مناسبی در کارش بود (دست‌کم در تقابل با سرکوبیدن‌های هرچه‌غضب‌آلودتر برین).

نوواکنش شتاب‌گرایی‌ست با لاستیکی پنجر. با توصیفی غیرمجازی‌تر، نوواکنش یعنی تصدیق اینکه روند شتاب تاریخا جبران شده است. در قیاس با ماشین سرعت، یا سرمایه‌داری صنعتی، یک شتاب‌گیرنده‌ی سنگین هرچه کامل‌تر وجود دارد که گشتاور فنی اقتصادی را تدریجا به انبساط خودش کاهش می‌دهد وقتی فرایند دینامیک را به دگردیسی برمی‌گرداند. به‌نحوی کمیک، ساخت‌وپرداخت این مکانیسم ترمززننده را پیشرفت نامیده‌اند. کار شاق چپ همین است. نوواکنش (بدون هرگونه احساس افراطی) با نامیدن همین وضعیت به منزله‌ی کلیسای جامع ظهور می‌کند.

1 <http://www.antipope.org/charlie/blog-static/2013/11/trotskyite-singularitarians-fo.html>

2 <http://www.criticallegalthinking.com/2013/05/14/accelerate-manifesto-for-an-accelerationist-politics/>

3 <http://www.blogger.com/comment.g?blogID=8587336&postID=6974701862271635760>

آیا تله باید منفجر شود (چنان که شتاب‌گرایی طرفدارش است)، یا انفجار به تله افتاده است (چنان که نوواکنش تشخیص داده است)؟ - این همان خانه‌ی معمایی سایبرنتیک<sup>۱</sup> تحت بررسی‌ست. ترسیم سریع پیش‌زمینه‌اش احتمالا به پیشبرد بحث کمک خواهد کرد.

کاتالیزور جنینی شتاب‌گرایی فراخوان ضدادب (۱۹۷۲) دلوز و گتاری به «شتاب‌دادن به فرایند» بود. دلوز و گتاری همچون موریانه‌ها در کاخ در حال‌گندیدن مارکسیسم دست به عمل زدند طوری که دلوروده‌ی هر نوع هگل‌گرایی را به‌طور نظام‌مند از آن خالی کردند تا به چیزی عمیقاً تشخیص‌ناپذیر بدل شد؛ این‌گونه آن‌ها به‌نحوی تندوتونده این ادعا را که چیزی تاکنون «از تضادها مرده باشد» یا هرگز بتواند از تضادها بمیرد رد کردند. سرمایه‌داری نه از یک نفی زاده شده بود، نه از یک نفی خواهد مرد. مرگ سرمایه‌داری نمی‌تواند با تبر یک پروتاریای انتقام‌جوی جلاد سر برسد، چراکه نزدیک‌ترین تقریب‌های قابل‌تحقق برای «امر منفی» بازدارندگی و پایدارسازی بودند. این تقریب‌ها به دور از آنکه «این سیستم» را به انتهایش سوق دهند دینامیکش را به وانموده‌ای از سیستم‌مندی کند کردند و نزدیکی‌اش به یک حد مطلق را عقب انداختند. ضدسرمایه‌داری، با به‌کام‌بردن پیشرونده‌ی سرمایه‌داری، آنرا به یک ساختار اجتماعی خودمحافظت‌کننده عقب کشاند و فحوای آخرت‌شناختی‌اش را سرکوب کرد. تنها برون‌رفت به جلو بود.

مارکسیسم نسخه‌ای فلسفی با لهجه‌ای پارسی و از سنخی بلاغی بود، اما در دستان دلوز و گتاری به چیزی مشابه با ریشخندی بزرگتر بدل می‌شود که هر انگاشت مهم از ایمان را به مسخره می‌گیرد. کتاب‌شناسی سرمایه‌داری و شیزوفرنی (که ضدادب جلد اولش است) خلاصه‌ای از نظریه‌ی ضدمارکسیستی‌ست، از بازبینی‌های تندوتیز (برودل)، به نقدهای صریح (ویتفولگ)، تا انکارهای تحقیرآمیز (نیچه). مدل دلوز و گتاری از سرمایه‌داری نه دیالکتیکی بلکه سایبرنتیک است، و با جفت‌شدن مثبت تجاری‌سازی («رمزگشایی») و صنعتی‌سازی («قلمروزدایی») تعریف می‌شود، طوری که ذاتا به سمت یک سرحد (یا «حد مطلق») گرایش دارد. سرمایه‌داری استقرار تاریخی تکین یک ماشین اجتماعی مبتنی بر ارتقای سایبرنتیک (فیدبک مثبت) است که خودش را تنها بر حسب اتفاق درمقام تصادفی از انقلاب اجتماعی-صنعتی پیوسته بازتولید می‌کند. هرآنچه علیه سرمایه‌داری علم شود نمی‌تواند با تخصیص ذاتی که سرمایه‌داری به سمت فعلیت خاص خودش پیش می‌برد قیاس شود وقتی سرمایه‌داری از بطن خودش سرعت می‌گیرد و به سمت پایانی که پیشاپیش در «درون»ش فعال است می‌شتابد. (قطعاً این یعنی جنون.) درک مفصل «شتاب‌گرایی دست‌چپی» لطیفه‌ای برای یک فرصت دیگر است. «ما با سخن گفتن به نیابت از دارودسته‌ای دگراندیش درون مکانیسم ترمز‌کننده‌ی مدرن واقعا دوست داریم که چیزها را خیلی سریع‌تر به پیش ببریم.» اوکی، احتمالا می‌توانیم کاری بکنیم... اگر این ادعا «به هیچ جایی برسد»، تنها می‌تواند سرگرم‌کننده‌تر شود. (اشتروس در این باره راست می‌گوید.)

1 <http://www.xenosystems.net/the-heat-trap/>

نوواکنش نیرومحرکه‌ی بسیار بزرگ‌تر و تنوعی مرتبط‌تر دارد. اگر به یک طیف تقلیل یابد، یک جناح بسیار چپ‌گراتر از چپ را شامل می‌شود، زیرا کلیسای جامع را به نقد می‌کشد که نتوانسته دیوانگی مدرنیته را با هر چیزی همچون زور کافی متوقف کند. قلاده‌ی این هیولا را باز کردی و حالا نمی‌توانی جلوی او را بگیری احتمالا می‌تواند تهمت سرشت‌نمایش باشد.

در طرف راست بیرونی (در این معنا) یک بازشتاب‌گرایی نوواکنشی را می‌یابیم، به عبارتی: نقد شتاب‌گیرنده، یا نقد رکود «پیشرونده» به منزله‌ی توسعه‌ی نهادی قابل‌تشخیص — کلیسای جامع. از این چشم‌انداز، کلیسای جامع تعریف غایت‌شناختی‌اش را با کارکرد نوظهورش در مقام ابطال سرمایه‌داری به دست می‌آورد: باید به امر منفی کمابیش دقیق فرایند اولیه‌ی تاریخی بدل شود طوری که — با یک جامعه‌ی در حال انحلال دورانداخته‌شده که انگلی‌اش می‌کند — یک مگاسیستم سایبرنتیک دگردیسنده یا یک تله‌ی ابراجتماعی را تشکیل دهد. «پیشرفت» در تجسد عیان، بالغ، و ایدئولوژیکی‌اش یک ضدروال لازم برای متوقف کردن تاریخ است. اگر بفهمیم برای ممانعت از شتاب گرفتن به سمت تکینگی فنی تجاری به چه نیاز است، آن وقت کلیسای جامع همین مانع خواهد بود.

آپاراتوس‌های جبران‌کننده‌ی خودسازمان‌دهنده — یا مجموعه‌های فیدبک منفی — به نحوی نامنظم گسترش می‌یابند. آن‌ها از خلال رفتاری سنخ‌نما که «تعقیب» نامیده شده در پی تعادل‌اند — همان تنظیم‌ها و بازتنظیم‌های متجاوزانه که الگوهای موج‌مانند مجزا به بار می‌آورند و سرکوب دینامیک‌های لگام‌گسیخته را ضمن تولید فرآریت تضمین می‌کنند. انتظار می‌رود که رفتار متجاوزانه‌ی کلیسای جامع با گستاخی کافی‌اش فرصت‌هایی برای «تکینگی چپ» ایجاد کند (همراه با «احیاشدن‌ها»ی پویای متعاقب) وقتی تنظیم بازدارنده تجاوزش را به سمت سقوط سیستم (و راه‌اندازی مجددش) پیش می‌برد. با این همه، تا آنجا که کل گرادیان کلیسای جامع‌سازی ایستادگی به خرج می‌دهد، حتی این نوسانات افراطی هم درونی ابرسیستم دگردیسنده‌ای هستند که مغشوش‌اش می‌کنند. پیشینی‌گریز در غیربهبینه‌ترین حد سیکل تعقیب دگردیسنده‌ی شکلی از توهم دیرین مارکسیستی‌ست. قفس را تنها در حرکت رو به جلو می‌توان شکست.

برای نوواکنش بازشتاب‌گرا، گریز به لگام‌گسیختگی سایبرنتیک جبران‌نشده هدف هدایتگر است — اکیدا معادل با انفجار هوش، یا تکینگی فنی تجاری. هر چیز دیگر یک تله (یا بنا به تعریف، ضرورت دینامیک سیستم) است. چه بسا موناشرها نقشی در این بازی داشته باشند، اما به هیچ وجه معلوم نیست که چنین نقشی را بازی کنند.

Source: Nick Land, "Re-Accelerationism", in *A Nick Land Reader*, pp.153-5